

# بی‌نیما

شماره مسلسل ۳۴۸

سال سی ۴۱

شهر یور ماه ۱۳۵۶

شماره ششم

محمد علی اسلامی ندوشن

## چند کلمه دیگر راجع به آموزش

در زمان گذشته ، امر آموزش - خاص عده معینی بود که نخبگان کشور به حساب می رفتند و هم اینان بودند که معارف کتابی يك قوم را از نسلی به نسل دیگر انتقال می دادند. در میان علم‌ها ، دو علم معنوی تر شناخته می شد : علم دین و علم طب ( ادیان و ابدان ) . و فرض بر آن بود که کسانی که به این دو می پردازند ، سلامت جسم و روح و رستگاری دنیا و آخرت خلق خدا را تأمین می کنند ، و مردم جز این چه می خواستند ؟

از این عده اندك و بعضی با سوادهای دیوانی که می گذشتیم ، اکثریت عظیم مردم بودند - زارع و کارگر و پیشه‌ور - که مهارت و دانش آنها از پدر به پسر انتقال می یافت ، بی آنکه نیازی به مدرسه باشد . علم ، خاص کسانی بود که عاشق آن می شدند ، و سواد یاد گرفتن در انحصار طبقه ممتاز بود که کار چندانی برای کردن نداشتند و در رفاه و نعمت به سر می بردند ، و گرنه کسانی که اگر در روز کار

نمی کردند - شب‌نانی برای خوردن نداشتند چگونه می توانستند اجازه این تجمل و تفنن را به خود بدهند؟

در روزگار ما همه چیز بناگهان در آسیا و آفریقا دگرگون شده است اکنون اگر جامعه‌ای به حداقل بنیه فنی و علمی دست نیابد، نه تنها محکوم مذلت خواهد بود، بلکه اندک اندک روبه انقراض خواهد نهاد. رشد سریع جمعیت گرایش به شهرنشینی، افزایش توقع‌ها که زائیده زندگی صنعتی است و سیراب خود را تنها در فراوانی تولید صنعتی می بیند. همه اینها موجب شده است که یا ملت تنها با کار و دانش خود بتواند بر سر پا بایستد. البته کار و دانش هم کاف نیست، مقداری دانائی نیز لازم است که بدانند این کار و دانش را در چه راهی کار اندازد.

در گذشته مکتب و فقر یک ملت بر حسب این شاخص سنجیده می شد:

۱- کشورش تا چه اندازه ثروت و غذای طبیعی داشته باشد.

۲- چه مقدار از دسترنج ملت‌های دیگر را بتواند عاید خود کند.

این شاخص هر چند هنوز تا اندازه‌ای حکمرواست. از تزلزل درامان نیست نخست آنکه در آنچه مربوط به استفاده از ثروت یادسترنج دیگران است، استعه به سبک قرن هجده و نوزده از میان رفته است و استثمار جدیدی که جانشین آن گردیده، وضع اطمینان بخشی ندارد و در درون خود دستخوش رقابت و بحران است. دوم آنکه داشتن یک سرزمین آباد و ثروتمند هم دیگر امروز به تنهایی برای مرفه بودن کافی نیست زیرا بهره برداری از این ثروت مستلزم تکنیک پیشرفته است که آن نیز در گرو دانش و کار است.

بنابراین، این احتمال هست که در آینده‌ای نه چندان دور، پایگاه کشوره متمکن و نامتمکن جابجا بشود، و عامل «کار و دانش» یعنی «میزان قابلیت انسا» در تعیین مرتبه یک کشور از همه عوامل دیگر مؤثرتر به شمار آید.

آینده دنیا هر چه باشد، و کشورها نیز با هر نظامی اداره شوند (سرمایه دا

یا سوسیالیستی و یا جز آن) يك چیز مسلم است و آن این است که میدان رقابت خیلی تنگ شده است و دوران خور و خواب و کاهلی و لاابالیگری به سر رسیده . حتی منابع ثروت جهان روبه تمام شدن است و در آینده نزدیک انسان متجدد جز با تکیه بر کار و نیروی مغزی خود نخواهد توانست ، جواب توقع های بیدار شده خویشتن را بدهد .

در وضع کنونی ، دريك تقسیم بندی کلی ما با چهار نوع کشور روبرو هستیم:  
 ۱- صنعتی های پیشرفته که تکنیک قوی دارند ، سرزمین هایشان آباد است و از مقداری از دسترنج و ثروت دیگران هم استفاده می کنند ( از طریق خرید ارزان مواد خام و فروش گران مواد صنعتی و اسلحه و غیره . . . )

۲- میانه حالها که به صنعتی شدن روی دارند ، با سرزمین کم و بیش آباد و به کمک کوشش و قناعت و نظم اجتماعی کلیم خود را از آب می کشند ( کشورهای اروپای مرکزی و شرقی) .

۳- فقیرها ، با کار و دانش اندک و منابع طبیعی هرز رونده یا نا کافی . اکثریت عظیم مردم این کشورها در عسرت به سر می برند ، و فقط اقلیت کوچکی دارای آلاقی و الوافاند ( اکثر کشورهای دنیای سوم) .

۴- نو دولت های دنیای سوم ، و اینها کشورهایی هستند با منابع زیر زمینی سرشار که آن را می فروشند و از بهای آن ثروت و رونقی به سوی خود سرازیر می کنند. وضع کشورهای که بر منابع زیر زمینی سرشار تکیه دارند، قدری حساستر از حسابهای دیگر است. زیرا این خطر نیز هست که بر اثر کسب درآمدی که متناسب با زحمتی که بر سر آن گذارده شده است نیست ، بخشی از مردم به جانب بی ددی و تبذیر سوق داده شوند ، و قسمتی از کشور تبدیل گردد به يك « مضيف » خانه بزرگ که ساکنانش بر سر سفره بنشینند و غذای آماده صرف کنند . بی آنکه از خود پیرسند از کجا آمده ؟ و دل به کار دادن و جدی بودن و دقت و مسؤلیت امری غیر معهود گرفته شود . پولی که از عرق جبین و کوشش بدست نیامده باشد، قدری

شبهه به ارث پدر نروتمند است که شبی چشم می بندد و دیگر نمی کشاید و شما صبحگاه ناگهان خود را با کنج باد آورده‌ای روبرو می بینید، و چه بسا فکر کنید که چون «مرک حق است و میراث حلال» خدا برای شما رسانده و اصولاً يك بنده بر گزیده خدا هستید که به شما «رسالت» داده شده است تا این پول را هر طور که کیفیتان کشید خرج کنید، و آنگاه می نشینید و می خورید و می پاشید و در واقع فلسفه زندگی شما «اصالت خرج کردن» می شود.

این وضع جامعه را می برد به راهی که در آینده بهای غفلت های خود را سخت گران پیردازد. زیرا حسابی دقیق تر از حساب طبیعت نیست که در معامله با انسان تا نگیرد، نمی دهد. تنها در افسانه‌ها می خوانیم که فلان مرد بخت با اویار شد و مرغی به دست آورد که هر شب يك گوهر شب چراغ برایش تخم می کرد یا هر صبح که از خواب بر می خاست يك کیسه سکه صد تومانی زیر سرش بود. اینها خوشبختیهای افسانه‌ای هستند، در عالم واقع هنوز دیده نشده است که بی صرف مغزو بازو چیز ارزنده‌ای از جانب مادر خاك به جامعه‌ای ارزانی گردد.

این که مولوی می گوید:

این جهان کوه است و فعل ماندن / باز می آرد نداها را صدا

در نهایت امر معنی مفهوم عمیق داد و ستد با طبیعت را مطرح می کند.

برای آنکه مثالی در برابر چشم ما قرار گیرد به موضوع کشورهای معروف به «پیشرفته» و «عقب مانده» اشاره می کنیم. می دانیم که اصطلاح «صنعتی» و «غیر صنعتی» و «استثمار» و «رشد» و «در حال رشد»، امروزه خیلی بر سر زبانهاست. از بعد از جنگ دوم جهانی به این سو، تعداد زیادی از کشورهای آسیا و افریقا به استقلال رسیده‌اند که هم اکنون عضو سازمان ملل هستند و رأیی مساوی با رأی کشورهای بزرگ دارند. این کشورها روی کاغذ و در چشم حقوق بین‌المللی دارای حقه‌وقی مساوی با کشورهای پیشرفته هستند، ولی در مطبوعات و حتی نطق‌های رسمی که دانشمندان آنها، بحث‌های فراوان راجع به «استثمار» و «نا برابری قراردادها» و اجحاف کشورهای صنعتی به میان می آید.

حقیقت این است که آثار استعمار و استثمار هرگز زودده نخواهد شد و فاصله میان کشورهای به اصطلاح «پیشرفته» و «پیش نرفته» هرگز پیر نخواهد گشت مگر آنکه ملت‌های دنیای سوم از لحاظ روانی و فکری و تجهیز علمی به پایه پیشرفته‌ها برسند.

اگر استثمار و نابرابری وجود داشته باشد که حتماً وجود دارد - زیرا قدرت ذاتاً متجاوز است - با نطق و خطابه و رجز خوانی و حتی تشکیل اتحادیه گروه‌بندی از میان نخواهد رفت. دنیای سومی‌ها تنها از یک راه می‌توانند نشان دهند که شایسته اعتنا هستند و در راه پیشرفت واقعی گام نهاده‌اند و حق دارند که ادعای برابری داشته باشند، و آن این است که استحقاق خود را از طریق کار، قابلیت فکری و جدی بودن خویش ثابت نمایند.

این، البته یک کار شوخی نیست و تجهیز قوای فرد فرد یک ملت رامی خواهد (از طریق حکومت صالح)، ولی تا زمانی که نشده. و دنیای سوم به استخراج نیروی روحی دست نزده است، استقلال واقعی و پیشرفت، چندان معنائی نخواهد داشت. خاک‌ها و مرزها موضوع احترام نیستند، انسانهای زندگی کننده در این خاک‌ها هستند که باید جلب احترام کنند.

این همان راهی است که ژاپنی‌ها در پیش گرفتند، و با آنکه از قاره و نژادی نبودند که قدرت صنعتی از آن برخاست، در بسیاری از شئون از پیشقدمان خود در گذشته‌اند، و باز همان راه است که از جهت دیگر و به شیوه دیگر چینی‌ها در پیش دارند. این دو کشور آسیائی به روشهای متفاوت عمل کرده‌اند ولی در یک امر مشترک‌اند و آن کار و علم و جدی بودن است، و هر دو آنها ستایش و احترام کشورهای دیگر را به خود برانگیخته‌اند.

ملت‌های دنیای سوم بیش از آن که کشورهای استثمارگر را به سلطه جوئی سرزنش کنند. باید از خود پیرسند که: ما سلطه پذیر هستیم یا نه، یعنی عوامل سلطه پذیری را که ضعف فکر و عمل و تقوی و دانش باشد، در خود داریم یا نه. چنانکه می‌دانیم همه اینها باز می‌گردد به آموزش. برای آنکه بتوانیم

جامعه‌ای برای رونهادن به سوی آینده چه راهی در پیش گرفته باید دید اکنون چه آموزشی در پیش دارد .

آموزش ، البته مفهوم وسیعی دارد و تنها آن نیست که در مدرسه آموخته می‌شود . همه آنچه در زندگی ما عارض می‌گردد و در پرورش مغز و شخصیت ما تأثیر می‌گذارد آموزش است ، چه از طریق رادیو و تلویزیون و مطبوعات و کتاب باشد ، و چه از طریق مدرسه ولی مدرسه هنوز مریع اصلی است، زیرا کانون رسمی آموزش است .

هر آموزشی باید مبتنی بر آگاهی تاریخی باشد ، یعنی ببیند که اقتضا و نیاز زمان چیست ، و چه حاصلی از او به دست می‌آید، این سئوالها را نباید از نظر دور دارد :

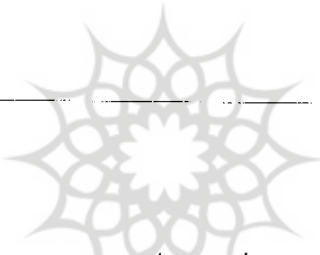
- ۱- آیا آنچه در چند ساعت کلاس به بچه‌ها داده می‌شود ، ارزش وقت و نیروئی که از آنها گرفته می‌شود دارد ؟
- ۲- آیا آنچه به آنان داده می‌شود ، به بسط ذهن و حسن دریافت و استحکام فکری آنها کمک می‌کند ، و یا مشتی مطالب حفظی و خرافی است ؟
- ۳- آیا این آموزش برای درك زیباییهای جهان و جذب مواهب طبیعت که از طریق پرورش ذوق و تخیل میسر می‌گردد مفید است ؟
- ۴- آیا پرورش منش می‌دهد ؟
- ۵- آیا طرز کار طوری است که رشد طبیعی و سلامت جسمی و روحی کودک را از نظر خود دور ندارد ؟

۶- و آخرین سئوال آنکه : آیا این آموزش می‌داند که تربیت چه نوع انسانی مورد نظرش است و برای چه زمانی و چه مقصودی ؟  
اگر این سئوالها از نظر دور بماند، آموزش تبدیل به شبه آموزش شده است و حتی گاهی ضد آموزش .

کمان می‌کنم نزد هیچ کس تردید نباشد که مسئله آموزش را تنها با پول و بودجه و ساختمان و اضافه کار نمی‌شود حل کرد. يك عامل روحی در این میان است

زیرا انسان با انسان سرو کار دارد. باید این عامل روحی که تا حد زیادی فراموش شده است. از نو پای به میان نهد، و گرنه گره باز نخواهد شد. و آن این است که معلم بتواند کار خود را دوست بدارد و به آن اعتقاد داشته باشد، و به آن افتخار کند؛ یعنی فضای آموزش طوری باشد که معلم اجر خود را که با مزد گرفته شده نمی بیند، از طریق معنوی گرفته شده ببیند.

اگر چیزی تا کنون در دنیا آموخته شده است اول از همه به تولای این عامل بوده است و این چیز کوچکی نیست. برای دست یافتن به همین یکی -- چه ها نیست که محتاج دگر کون شدن نباشد؟



از کتاب طرفه ها

نوشته اقبال یغمائی

## فرمان خلیفه

خلیفای فاطمی در سال ۲۹۷ هجری در سرزمینی که اکنون تونس نامیده می شود، دولتی تشکیل دادند، و در سال ۳۵۶ پس از تصرف مصر شهر قاهره را ساختند و آنجا را پایتخت خویش کردند.

یکی از خلفای این سلسله الحاکم بامرالله بود. او به جد معتقد بود که زنان باید در خانه بنشینند، به خانه داری بپردازند و جز به وقت ضرورت از سرا بیرون نشوند. از این رو آنان را از ظاهر شدن در کوی و برزن و بازار سخت برحذر داشت؛ و چون پس از مدتی دانست که زنان برخلاف دستورش شبها در تاریکی شب به خانه هم می روند خشمگین شد و به اسکافان فرمود که از آن پس هرگز برای زنان و دختران کفش ندوزند. این فرمان هفت سال نافذ بود و هیچ کفشگری جرأت دوختن موزه زنان نداشت.